



نوشتاری از آیت‌الله مظاهری؛ اعمال مستحب باید در زندگی سالک متجلی باشد

آیت‌الله مظاهری گفت: اعمال مستحب باید در زندگی سالک متجلی باشد تا سیروسلوک او به شکوفایی برسد.

آیت‌الله مظاهری گفت: اعمال مستحب باید در زندگی سالک متجلی باشد تا سیروسلوک او به شکوفایی برسد.

به گزارش خبرگزاری مهر، به مناسبت فرارسیدن ماه رجب، نوشتاری از آیت‌الله مظاهری، با موضوع مستحبات و ارتباط عاطفی با خداوند در پی می‌آید. این نوشتار برگرفته از کتاب تقوا (دفتر سوّم سیروسلوک)، از تألیفات این مرجع تقلید است.

مستحبات

تقوا، دارای دو رکن اساسی «اجتناب از محرّمات» و «انجام واجبات» است. «پرهیز از شبهات و مکروهات» نیز برای سالک، لازم و ضروری است و او را در پیکار با شیاطین انسی و جّتی برای اجتناب از گناهان، یاری می‌نماید. همچنین لازم است به این نکته مهم توجه شود که اهتمام به «انجام مستحبات»، برای اهل معرفت، جزء لاینفک رکن «انجام واجبات»، در منزل تقواست. به تعبیر برتر، اعمال مستحب باید در زندگی سالک متجلی باشد تا سیروسلوک او به شکوفایی برسد.

در واقع، انجام مستحبات برای سیروسلوک، نظیر نمک برای غذا است و بدون اعمال استحبابی، سلوک معنوی انسان مثمر ثمر نبوده، او را به جایگاه مطلوبی نخواهد رسانید.

براساس روایت قرب نوافل، انجام واجبات، انسان را به کمال و قرب الهی می‌رساند، ولی آنچه در مسیر حرکت به سوی خدای متعال دست سالک را می‌گیرد و مسیر حرکت را برای او هموار کرده، موانع را از سر راه بر می‌دارد، نوافل و مستحبات است: «وَهُ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّائِفَةِ» [۱]

انجام واجبات، لازم است و موجب صعود معنوی انسان می‌شود، اما از آن جهت که وظیفه ابتدایی و همیشگی سالک است، به اندازه مستحبات تأثیر و کارآیی ندارد. به عبارت رساتر، قرب الهی و نیل به درجات والای عرفانی، در انجام اعمال زائد بر وظیفه نهفته است.

این موضوع در عرف نیز مصداق دارد و به آسانی قابل پذیرش است؛ انجام کار مقرر، توسط یک اجیر یا کارگر، او را مستحق دریافت دستمزد معین می‌کند، اما آنچه موجب تقرب کارگر نزد کارفرما می‌شود، کار اضافه و مازاد بر تعهد اوست که علاوه بر تقرب، کارفرما را از نظر اخلاقی ملزم به پرداخت پاداش و تقدیر از کارگر می‌نماید.

بر این اساس، اهتمام به انجام مستحبات، آدمی را به خداوند نزدیک‌تر کرده، محبت باری تعالی را جلب می‌نماید. محبت خداوند سبحان نیز اکسیری است که به طرز شگفت‌انگیزی انسان را به اهداف متعالی سلوک الهی می‌رساند. چنان‌که در ادامه روایت قرب نوافل می‌خوانیم:

«وَهُ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّائِفَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَهُ» [۲]

وقتی انسان از گناه و معصیت دوری کند و به انجام واجبات بپردازد و در انجام اعمال مستحب به خصوص نماز شب سعی و کوشش داشته باشد، نور خداوند در دل او متجلی می‌شود و تمام وجودش، خدایی می‌گردد. اعضا و جوارح او به بارگاه قدس الهی متصل می‌شود و از آن بارگاه با عظمت نیرو و روشنائی می‌گیرد. چشم او به نور الهی روشن می‌شود و به اصطلاح، چشم خدایی پیدا می‌کند، گوش او با عالم ملکوت و با ملائکه ارتباط پیدا می‌کند و نجوای ملائکه که در طی مسیر حرکت به سوی خدا، به او دل تسلی می‌دهند را می‌شنود. تنها کلامی که مورد رضای خدای متعال است بر زبان او جاری می‌شود و به غیر از حق، مطلبی نمی‌گوید. چشم، گوش، زبان، دست و همه اعضای بدن او خدایی می‌شود.

چنین کسی مستجاب‌الدعوه می‌شود و هرچه از خدا بخواهد، برای او محقق می‌گردد؛ زیرا محبوب خداوند است و معلوم است محبوب خداوند، از هر موهبتی از سوی حق تعالی برخوردار خواهد شد.

اگر دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود و اگر سؤال کند، پاسخ می‌گیرد. قدرت او به قدرت خداوند متصل می‌شود و اراده او، الهی است و هر چه اراده کند، انجام خواهد داد: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» [۳]

وقتی کسی به خداوند متصل شود، نظیر چراغی می‌شود که به نیروگاه برق متصل است و نور و روشنایی نیروگاه را منعکس می‌نماید.

«جابر جعفی» یکی از اصحاب امام باقر و امام صادق «سلام‌الله‌علیه» است که توانسته است با مراعات تقوا، در محضر اهل‌بیت «سلام‌الله‌علیه» به چنین مقامی برسد. راوی می‌گوید: جابر در کوفه گفت: آیا می‌خواهی نزد امام باقر «سلام‌الله‌علیه» بروی؟ تعجب کردم، گفتم: بله. او دستی بر چشمان من کشید در حالی که با سرعت باد در حرکت بودم. وقتی چشم‌ها را باز کردم، دیدم در کوچه‌های مدینه هستم! تعجب کردم و با خود گفتم که نکند سحر کرده باشد؟ کوفه کجا، اینجا کجا؟ خوب است که من به این دیوار میخی بکوبم و سال آینده که به حج می‌آیم، ببینم این میخ هست یا نه! در این اندیشه بودم که جابر میخی به من داد و گفت: بکوب.

راوی می‌گوید: خیلی ترسیده بودم. جابر گفت: این کار بنده به اجازه خداوند است. حال به نزد امام باقر «سلام‌الله‌علیه» می‌رویم. حرکت کردیم تا به منزل امام باقر «سلام‌الله‌علیه» رسیدیم. وقتی وارد شدم، دیدم جابر با امام % خلوت کرده است و امام با او سخن می‌گفت. بعد بیرون آمدم. جابر دید که خیلی درهم و گرفته‌ام، گفت: می‌خواهی به کوفه بروی؟ گفتم: آری. گفت: چشمانت را روی هم بگذار. پس، چشم‌ها را باز کردم، دیدم که در کوفه هستم. [۴]

این حکایت، قطع نظر از سند روایی آن و قطع نظر از تجربه و تاریخ، ریشه قرآنی دارد. قرآن شریف راجع به «آصف بن برخیا» که یکی از شاگردان حضرت سلیمان «سلام‌الله‌علیه» است، می‌فرماید: وقتی به حضرت سلیمان خبر دادند که بلقیس در یمن سلطنت می‌کند و در حکومت او بت‌پرستی رواج دارد، آن پیامبر خدا فرمود: چه کسی می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد؟ قرآن می‌فرماید: یکی از اطرافیان‌ش گفت: به نصف روز می‌توانم بیاورم. بعد می‌فرماید: یکی دیگر از اصحاب ایشان (آصف بن برخیا) گفت: من تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن می‌آورم؛ یعنی چشم‌هایت را ببند و باز کن، تخت حاضر می‌شود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» [۵]

حضرت سلیمان اجازه داد و آصف بن برخیا در کمتر از یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را حاضر کرد.

اگر انسان تقوا پیشه کند، با انجام واجبات و ترک محرمات و دوری از شبهات و مکروهات و نیز با اهمیّت به مستحبات، به چنین مقاماتی می‌رسد و چنین قدرتی از جانب پروردگار متعال پیدا می‌کند.

خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: اگر بنده، مرا اطاعت کند، می‌تواند کارهای خدایی بکند:

«يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطْعِمْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ حَتَّى أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطْعِمْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ» [۶]

تصور نکنید این مطالب بعید است، در همه اعصار چنین افرادی وجود داشته و دارند؛ کسانی که به واسطه نوافل و مستحبات، به واسطه گره‌گشایی از مشکلات خلق خدا و رسیدگی به همنوعان، به مقامات بلندی رسیده‌اند، از این خرق عادت‌ها فراوان دارند، اما خرق عادت در زندگی آنان بروز و ظهور ندارد و قدرت الهی خویش را مخفی نگاه می‌دارند.

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

معنای نافله

اولین معنایی که از واژه «نافله» در روایت قرب نوافل برداشت می‌شود، نماز نافله است. اما باید دانست که واژه «نافله»، منحصر به این معنا نیست و کلیّه مستحبات و اعمال استجابی نظیر انس با قرآن، نماز شب، مداومت به ذکر و خدمت به خلق خدا را شامل می‌شود.

سالکان الی‌الله برای انجام مستحبات، اهمیّت ویژه‌ای قائل‌اند و امکان ندارد اعمال مستحب در زندگی و برنامه روزانه آنان وجود نداشته باشد و چنانچه نتوانند به بعضی از مستحبات به صورت همیشگی عمل نمایند، دست‌کم گاهی به انجام آن می‌پردازند

که از آن عمل، اعراض نکرده باشند.

از منظر فقه، اعراض و روی گردانی از مستحبات خالی از اشکال نیست؛ بنابراین کسی که به طور کلی از اعمالی نظیر نماز جماعت یا انس با قرآن اعراض دارد یا هیچگاه نماز شب نمیخواند، در شمار متقین به حساب نمیآید.

اگر سالک، بر انجام مستحبات مداومت ورزد، به تدریج به جایگاهی می‌رسد که انجام مستحبات نیز نظیر انجام واجبات، برای او ملکه می‌شود و خودبه‌خود و به‌صورت ناخودآگاه اعمال مستحب را انجام می‌دهد.

کسی که خواندن نماز شب را برنامه ثابت شبانه‌گی خود قرار دهد و هر شب سعی کند یک ساعت قبل از اذان صبح بیدار شود و به راز و نیاز با معبود خویش بپردازد، پس از مدتی به جایگاهی می‌رسد که نیاز نیست نگران بیداری در دل شب باشد، بلکه خودبه‌خود بیدار می‌شود. حتی برخی از اولیای الهی به مقامی می‌رسند که ملائکه و اهل عالم ملکوت، آنان را برای نماز شب بیدار می‌کنند.

مرحوم آیت‌الله آشیخ عباس تهرانی [۷] می‌فرمود: در زمان طلبگی، اهل ملکوت مرا برای نماز شب بیدار می‌کردند؛ اما نحوه صدا زدن آنان در شب‌های مختلف، متفاوت بود. گاهی با احترام کامل می‌گفتند: «آقا پاشو»، گاهی اسم من را صدا می‌زدند، گاهی نیز با عباراتی معمولی و بدون احترام بیدار می‌کردند. آن عالم بزرگوار می‌گفت: دریافتم که علت تفاوت در نحوه بیدار کردن من، اعمال روز من است؛ اگر در روز، ارتباط عاطفی با خداوند سبحان داشتم و به خوبی مراعات تقوا را می‌کردم، در عالم ملکوت، «آقا» بودم و روزهایی که غفلت می‌کردم، حرمتی در بین ملکوتیان نداشتم.

در روایات داریم، کسی که از دنیا می‌رود، ملائکه، او را به پیشگاه خداوند متعال می‌برند و پس از آن، به جایگاهی که در قیامت برای خود تهیه کرده است، برمی‌گردانند. نحوه استقبال ملائکه از آنها، ارتباط مستقیم با نحوه عملکرد آنان در دنیا دارد. اگر اهل تقوا بوده‌اند، نزد ملائکه «آقا» و مورد احترام هستند تا محضر مقدس خداوند برسند.

برقراری ارتباط عاطفی با خداوند

یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در تقرب و نزدیکی بنده به پروردگار، برقراری ارتباط عاطفی با حق تعالی است. [۸] بدیهی است کسی که می‌خواهد به سوی محبوب خود حرکت کند و به لقای او نائل آید، باید با آن محبوب رابطه عاطفی داشته باشد. سالک الی‌الله نیز باید در مقابل خدای خود تضرع و زاری داشته باشد، در پیشگاه او اظهار قصور و تقصیر کند و در نهایت مانند عبد در مقابل مولا، با حالت شرمساری و سرافکندگی، در مقابل خدا احساس ذلت داشته باشد. امیرالمؤمنین «سلام‌الله‌علیه» در دعای کمیل نحوه برقراری ارتباط عاطفی با خداوند و در واقع، راه معاشقه با حق تعالی را به بندگان آموخته‌اند: «وَ قَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِرًا نَادِمًا مُتَكْسِرًا مُسْتَقِيلًا مُسْتَغْفِرًا مُبِيحًا مُقِرًّا مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا» [۹]

در آن دعای شریف خطاب به خداوند تعالی عرض می‌کنیم: ای خدای من! حقیقتاً به سوی تو آمدم، در حالی که در حق تو کوتاهی و در حق خودم ظلم نموده‌ام، عذرخواهانه، پشیمان و شکسته خاطر آمده‌ام. در حالی که از کردار خود دست برداشته‌ام و به سوی تو بازگشته‌ام، با طلب آمرزش و عفو و بخشش و با آه و زاری آمدم و در حالی که می‌دانم گناهکارم، نسبت به گناهان خود اقرار و اعتراف دارم.

پیغمبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» به رابطه عاطفی با پروردگار خویش بسیار اهمیت می‌دادند و با سوز و گداز شگفت‌آور و گریه‌های خاصی، سر روی خاک می‌گذاشتند و می‌فرمودند: خدایا مرا یک لحظه به خودم وامگذار: «اللَّهُمَّ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» [۱۰]

امیرالمؤمنین «سلام‌الله‌علیه»، شب‌ها چندین مرتبه مدهوش می‌شدند و در مناجات با حق تعالی از خود بی‌خود می‌گشتند و می‌فرمودند: «أَوْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّعَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ» [۱۱]

دستیابی به محبت خدای تعالی کار مشکلی است، اما رابطه عاطفی با او، کم‌کم باعث جذب محبت حق تعالی به طور ناخودآگاه می‌شود. به عبارت دیگر، رابطه عاطفی، محبت خدا را می‌آورد و وقتی که محبت خدا آمد، معنا ندارد بنده در نیمه شب خواب بماند و در آن هنگام، نشاط و حال خاصی به او دست می‌دهد و با محبوب خود مناجات می‌کند.

رابطه عاطفی بنده با خداوند، محبت شدیدی در دل او ایجاد می‌کند و حالتی برای او پدید می‌آورد که به راستی عاشق خداوند می‌شود، به گونه‌ای که شنیدن یا گفتن «یا الله»، او را منقلب و دگرگون می‌سازد. در دعای ابوحمره ثمالی، همان اول دعا،

می‌گوییم: «ربّ، ربّ، ربّ» تا نفس قطع شود. یعنی در هر مرتبه گفتن «رب»، نشاط زایدالوصفی برای انسان پیدا می‌شود و بدین طریق با خدای خویش معاشقه و مکالمه می‌کند.

چنین بنده‌ای به جایگاهی می‌رسد که وقتی می‌گوید «یاربّ، یاربّ، یاربّ»، نه با گوش ظاهر، بلکه با گوش دل می‌شنود که خداوند می‌گوید: «بنده‌ام، بنده‌ام، بنده‌ام: لبیک، لبیک، لبیک».

به فرموده قرآن کریم، «مقام محمود» مرهون همین رابطه عاطفی با خداست: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» [۱۲]

مقام محمود یعنی مقام عبودیت؛ یعنی مقامی که در روز قیامت یا در همین دنیا، دیگران غبطه آن مقام را می‌خورند. رسیدن به این مقام خیلی ثواب دارد، اما معلوم است که سالک الی‌الله برای ثواب و پاداش، با خدای خود ارتباط عاطفی برقرار نمی‌کند، بلکه به دنبال معنویت و کاربرد آن در سیروسلوك است و بالاترین لذات را از رابطه با حق تعالی می‌برد. قرآن شریف می‌فرماید: «تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ، فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [۱۳]

یعنی نمی‌دانی در دل شب برای اهل معرفت چه لذتی است! این لذت مربوط به آخرت نیست، لذات آخرت بالاتر از آن است که وصف شود. پس آن لذت، لذت رابطه عاطفی و صمیمانه با خداوند مهربان در همین دنیاست. مناجات اهل دل در دل شب، آنان را مدهوش می‌کند؛ بعضی اوقات حالت خشیت برای آنان پدید می‌آورد و در برخی موارد، حالت رحمت و در هر دو صورت آنان را در دل شب مدهوش می‌کند. وقتی چنین شد، هیچ توجهی به هیچ‌کس و هیچ‌جا ندارند، به جز معاشقه و مکالمه با خداوند متان؛ یعنی همان رابطه عاطفی؛ یعنی همان که قرآن کریم می‌فرماید: «تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا»؛ گاهی ظهور حقیقت در دل این افراد با خشیت است و گاهی با طمع، امیدواری و رحمت، و در هر دو حالت، خشیت و رحمت را دارند و هیچ کدام این حالات نیز بر دیگری برتری ندارد: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا».

افزون بر این، ارتباط عاطفی بنده با خداوند در دنیا، ذخیره آخرت او می‌شود و علاوه بر اینکه موجب برخورداری انسان از مقام محمود است، یکی از اسباب آمرزش خواهد بود و موجب غفران لغزش‌های انسان متقی از جانب خداوند تعالی می‌گردد. مرحوم شیخ بهایی «رحمت‌الله‌علیه» در اربعین حدیث خود، در ذیل یکی از احادیث، روایتی نقل می‌کند که طبق آن، در قیامت، زبان آدمی قفل و دهان او مهر می‌شود و قادر به سخن‌پردازی نیست و هریک از اعضای بدن بر معصیتی که مرتکب شده‌اند گواهی می‌دهند، [۱۴] آنگاه یکی از مژه‌های چشم او به پرواز درمی‌آید و برای ادای شهادت از پروردگار متعال اذن می‌طلبد. پس، از جانب حق تعالی اذن حاصل می‌شود و پروردگار متعال می‌فرماید: ای موی چشم بنده من سخن بگو و آنچه از او دیده‌ای حجت او ساز. سپس آن مژه بر گریه فراوان صاحب خود از خوف خدای تعالی گواهی می‌دهد. آنگاه به مجرد شهادت مژه، دریای رحمت الهی به جوش می‌آید و از تقصیرها و لغزش‌های او می‌گذرد و او را می‌بخشد و آن بنده در اثر عفو و رحمت حق تعالی، آزاد می‌شود. پس، منادی در عرصه محشر ندا می‌دهد: «هَذَا عَتِيقُ اللَّهِ بِشَعْرَةٍ»، یعنی: «این است آزاد کرده خداوند به مویی». [۱۵]

پانوشتها؛

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲

[۲]. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۳-۳۵۲: «و به درستی که به وسیله مستحبات به من تقرب جوید تا آنجا که من دوستش دارم، و چون دوستش دارم آنگاه گوش او شوم که بدان بشنود، و چشمش شوم که بدان ببیند، و زبانش گردم که بدان بگوید، و دستش شوم که بدان برگیرد، اگر بخوانم اجابتش کنم، و اگر خواهشی از من کند به او بدهم.»

[۳]. التکویر، ۲۹: «و نمی‌خواهید مگر آنکه خدای، پروردگار جهانیان، بخواهد.»

[۴]. ر. ک: رجال الکشی، ص ۱۹۷.

[۵]. النمل، ۴۰: «کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.»

[۶] . ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۷۵.

[۷] . آیت‌الله آشیخ عباس تهرانی (۱۳۰۹-۱۳۸۵ ق) از علمای وارسته نجف و قم و از اساتید مبرز اخلاق.

[۸] . ر. ک: ارتباط عاطفی با خداوند.

[۹] . إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰۷: «ای خدای من اینک پس از کوتاهی در عبادت و زیاده‌روی در خواهش‌های نفس، عذرخواه، پشیمان، شکسته‌دل، جویای گذشت، طالب آمرزش، بازگشت‌کنان با حالت اقرار و اذعان و اعتراف به گناه، به درگاه تو آمده‌ام.»

[۱۰] . تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۷۴.

[۱۱] . نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

[۱۲] . الاسراء، ۷۹: «و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.»

[۱۳] . السجده، ۱۶ و ۱۷: «پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند. هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان شده است.»

[۱۴] . چنان‌که قرآن کریم در سوره یس، آیه ۶۵ می‌فرماید: [الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلِّمُنَا أَعْيُنُهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] [امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهم، و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند.]

[۱۵] . اربعین (شیخ بهایی)، ص ۱۴۰؛ منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، ص ۴۹.